

سرطان خون یا قتل سیاسی؟!

بازخوانی پرونده پزشکی پادشاه فقید ایران... آیا پادشاه ما را کشته اند؟



تهیه و ساماندهی برای اینترنت: حزب پان ایرانیست- تشکیلات خوزستان- پایگاه آریو برزن- تیرماه 7030

- چرا دکتر «مایکل دوبیکی» جز دروغ نگفت و چرا ساده ترین تدبیر پزشکی را پس از برخورد چاقوی جراحی با لوزالمعده پادشاه ایران به کار نبرد؟
- این غفلت پزشکی به بیرون آوردن یک کیلو و نیم چک از بدن شاه، پس از سه ماه و در یک عمل جراحی دیگر شد! دکتر ژرژ فلاندن در نامه ای برای استادش پروفیسور ژان برنار نوشت :
- برای برگرداندن آبروی مردی که از هر سو مورد حمله قرار دارد (شاهنشاه ایران) باید کاری بکنم. راست کرداری ایجاب می کند که سوگند بقراط را زیر پا نگذارم، و رازداری کامل را رعایت کنم، ولی چنین کاری به معنای تایید دروغ و شایعه ها است!
- هامیلتون جردن «رییس ستاد کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری «جیمی کارتر» در کتاب «بحران» از پیشنهادی می نویسد که توسط «صادق قطب زاده» وزیر خارجه وقت ایران به او شده بود، تا «شاه بیمار» را همانگونه که «آمریکایی خوب بلدند» به قتل برسانند. جردن خود را از این پیشنهاد قطب زاده شگفت زده نشان می دهد اما هم او هنگامی که پادشاه در راه قاهره است، میکوشد تا وی را در جزیره "آزور" متوقف کند.

29 سال از درگذشت پادشاه ایران می گذرد. همه گزارش ها اعتراف ها و دست نوشته ها و خاطرات مردان سیاسی آن روز ، حکایت گوی توطئه ای است که سرنوشت سازان ابرقدرت جهان، بکار بستند تا با حذف سیاسی پادشاه ایران از صحنه سیاست جهانی و سقوط نظام دیرپای شاهنشاهی، ایران و ملت ایران را به روز سیاه بنشانند. توطئه ای ناجوانمردانه که اگر چه خود آنها به بهای نابودی ملت و سرزمین بزرگ ایران، از دیدگاه اقتصادی کامیاب شدند، اما در کنار آن آشوب و فتنه و بحران و ناآرامی و بنیادگرایی همراه با خشونت را نیز در گستره ی جهانی پدید آوردند که اینک به سختی گریبانشان را گرفته است. در آن زمان پس از روز واقعه در بهمن 57 مرگ و زندگی محمد رضا شاه می توانست معنای سیاسی دیگری داشته باشد.

محمد رضا شاه پهلوی: من بدل به کسی شده بودم که باید او را از پای درآورند!



شاهنشاه ایران : تاریخ نفت، پرماجرترین فصل تحولات اقتصادی و سیاسی بسیاری از ملل عالم در عصر حاضر است. فصلی مملو از تحریکات، توطئه ها، فراز و نشیب ها، دگرگونی های سیاسی و اقتصادی، سوء قصدها، کودتاها و انقلاب های خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت و ماجراهایی که امروز ایران با آن روبرو است، همچنین حوادث خاورمیانه، بدون بررسی دقیق مساله نفت، قابل فهم و تجزیه و تحلیل نیست. امپراتوری بزرگ نفت، یکی از غیر انسانی ترین حکومت هایی است که تاریخ جهان به خود دیده، حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات اجتماعی و انسانی... شرکت ملی نفت ایران در سال 1973، قراردادی با کنسرسیوم امضا کرد که در واقع نقطه پایان 60 سال استثمار نفتی ما از جانب خارجی ها به حساب می آید... شرکت نفت ایران در سال 1977 بیش از 17 میلیارد دلار در آمد خالص داشت و در میان 500 شرکت پرسود جهان، در میان چند نام نخست جای داشت.

...من بدل به کسی شده بودم که می بایست او را از پای در آورد. یادتان هست، از اوایل ماه سپتامبر، همه مراکز بزرگ صنعتی و نفتی در اثر اعتصاب و خرابکاری آسیب دید... ببینید، از لحاظ منطقی، دلایل واقعی رها کردن ایران بوسیله آمریکا برای من قابل درک نیست. بالاخره یک ایران نیرومند و آرام که چیزی از کسی نمی خواست، ایرانی که کار می کرد، تولیدمی کرد و سازنده بود، فقط می توانست در منطقه ای که از دیدگاه غرب اهمیت ویژه ای داشت، عامل صلح و توازن باشد. با این حال، اعضای حزب دموکرات از من خوششان نمی آمد. جناحی از این حزب، ابتدا به رهبری «همفری» و بعد دیگران، نیرومندی نظامی ایران را خوش نمی داشتند. بلندپروازی هایی را نیز که من برای ایران و منطقه در سر می پروراندم، دوست نداشتند.

برگرفته از صفحات 143 و 144 کتاب "شاهنشاه" نوشته «سیاوش بشیری»

وقتی به اونگاه کردم از بی عاطفگی آمریکایی ها به شدت تکان خوردم. خدا را سپاس میگویم که شوهرم "انور سادات" این شهامت و شجاعت را داشت که با پادشاه ایران، رفتاری انسانی داشته باشد و شخصاً به هنگام مرجعتش به مصر از او استقبال کند. این را خانم جهان سادات در کتاب خاطراتش می نویسد.

* «ریچارد ام. نیکسون،» رئیس جمهوری پیشین ایالات متحده آمریکا، پس از مرگ جانگاه اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی گفت:

-تصور می کنم کاری که دستگاه دولتی ما کرد یکی از صفحات سیاه تاریخ آمریکا تلقی خواهد شد.

* هنری کیسینجر بر سخنان رئیس جمهوری خود افزود که :

-او یک دوست خوب آمریکا بود که در هر بحرانی در کنار ما ایستاد. شاه در حالی مرد که همه دوستانش به جز انور سادات او را ترک کرده بودند.

* دیوید راکفلر دوست پادشاه گفت:

-تاریخ از شاهنشاه ایران به عنوان یک رهبر مترقی که طی چند دهه در راه ایران پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورش تلاش کرد، یاد خواهد کرد.

* و جان مک کلوی گفت :

- فکر می کنم او شایسته رفتار بهتری از سوی ایالات متحده آمریکا بود. رفتار ما آمریکایی ها تهی از بزرگواری بود.

و دولت ایالات متحده آمریکا که ریاست جمهوری اش را آقای «جیمی کارتر جورجیایی» عهده دار بود، در اعلامیه ای بی محتوا و آشکارا ریاکارانه اعلام داشت:

...شاه برای مدتی به طور استثنایی طولانی ، یعنی **37** سال، رهبر ایران بوده است. تاریخ نشان خواهد داد او در زمانی که تحولاتی عمیقی صورت گرفت، کشورش را رهبری می کرد. مرگ او نشانه پایان یک عصر در ایران است...

پایه های تردید و توطئه!

چرا فکر کنیم که شاه ما را کشته اند؟

پزشکان متخصص بیماری اعتقاد دارند و این واقعیت را در مقاله های علمی خود در نشریات علمی غیرقابل فروش در مراکز بخش مطبوعاتی، نوشته اند که نوع بیماری سرطان شاه، قابل انتقال است و می توان آنرا به بدن افراد سالم منتقل ساخت. سالی چند پیش از ظهور علایم سرطان، شاهنشاه و دو تن از نزدیکترین همراهانش، طی مسافرتی که به آمریکا داشته اند در بیمارستان (کرنل) نیویورک مورد یک سلسله آزمایش قرار گرفتند. آن دو تن دیگر "امیر اسدالله علم"، صمیمی ترین دوست پادشاه و وزیر دربار و سپهبد دکتر "عبدالکریم ایادی" پزشک ویژه شاه بودند.

سالها بعد، به فاصله یک سال هر سه نفر آنها با کم و بیش اختلافي در نوع و شدت بیماری به یکی از انواع سرطان خون درگذشتند. توطئه های کمیسیون سه جانبه، مرکب از کشورهای صنعتی اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن، کم و بیش فاش شده است و چگونگی راز و رمز سقوط پادشاه از زبان کسانی چون ژیسکار دستن، برژینسکی، الکساندر هیگ، سالیوان، سرآنتونی پارسونز، ژنرال رابرت هایزر، کارتر، سایروس ونس، مایکل لدین، ریگان، بوش، کیسینجر، هامیلتون جردن و دهها شخصیت مسوول سیاسی دیگر علنی شده است، با این همه گزارش اشاره برآن را برنمی تابد و موضوع بیشتر پیرامون بیماری پادشاه دور می زند.

هنگامیکه کارکنان سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران به گروگان گرفته می شدند علیرغم همه سرو صداهای تبلیغاتی کاخ سفید، کارتر و مشاورانش، کانالهای پنهانی خود را با مقامات جمهوری اسلامی ایران حفظ می کنند و از اعترافات هامیلتون جردن رییس ستاد کاخ سفید است که می گوید: صادق قطب زاده از او خواست که برای حل مشکل گروگانها، شاه را در بیمارستان به قتل برساند. جردن بعدها در کتاب خاطرات خود زیر نام (بحران) با شگفتی از این پیشنهاد یاد می کند اما همین آقای هامیلتون جردن از نزدیک ترین یاران آقا کارتر، هیچ زشتی ای در این کار نمی بیند که به پاریس سفر کند و همچون هنرپیشه آمریکایی در فیلم های آمریکایی با صورت گریم کرده در یک بده بستان سیاسی میان واشینگتون و تهران شرکت کند. این را نیز می دانیم وی هنگامی که شاه بیمار بخاطر بده و بستان های کثیف در آستانه ترک پاناما و رفتن به مصر بود، کوشید تا هواپیمای حامل شاه را در فرودگاه جزیره "آزور" توقیف کند و مقدمات تحویل پادشاه را به جمهوری اسلامی فراهم سازد؛ نقشه ای که هرگز نتوانست عملی شود و سرانجام وی ناگزیر گردید تلفنی اجازه پرواز هواپیمای پادشاه را به فرمانده پایگاه آمریکایی جزیره "آزور" بدهد.

همچنین از ستیزه جویی و دست به یقه شدن پزشکان پانامایی و آمریکایی در کشور تحت نفوذ آمریکا یعنی پاناما آگاهییم و سرانجام می دانیم که دکتر "دوبیکی" آمریکایی چگونه در بیمارستان "معادی" قاهره، سهل انگاری باور نکردنی عجیبی را مرتکب شد که انجام ندادن آن در نخستین درس کلاسهای جراحی به دانشجویان توصیه می شود!

اینها و صدها مورد دیگر پایه های تردید در این پژوهش است.

جراحی از حزب دموکرات آمریکا!

دکتر مایکل دوبیکی جراح سرشناس آمریکایی چندین سال است که دیگر به تلفنها و درخواستهای گفتگویی که از سوی معتبرترین رسانه های گروهی جهان درباره بیماری و عمل جراحی پادشاه ایران می شود پاسخ نمی دهد. او تا کنون بارها و بارها حرفها و دیدگاه های پزشکی خود را در مورد این بیمار خاص تغییر داده است. (دکتر دوبیکی ابداع کننده عمل جراحی "بای پس" چند هفته پیش از ویرایش دوباره این نوشتار، تیرماه 1387 در سن 99 سالگی درگذشت). روزی که دست به عمل جراحی شاه زد مرد هفتاد و یک ساله ای بود که از همسری جوان کودک نوزادی داشت. (نیک لمان) در آوریل 1979 در نشریه (تگزاس مانتلی) تعجب خود را پنهان نکرد وقتی در جهت باز شناخت خودخواهی های بشدت متکبرانه دکتر دوبیکی از همکارانش شنید که ... یکبار دو بیکی با چکمه سفید کایوبی پاشنه بلند در حالی که گشاد گشاد راه می رفت وارد اتاق عمل شده بود و در حالی که تمام پزشکان مرکز پزشکی باید روپوشهای سبز رنگ ضد عفونی شده بپوشند او همچنان روپوش سرمه ای رنگش را بتن می کرد...

دوبیکی، همان وقت که جراح بلند مرتبه ای در سطح آمریکا و در هاله ای از تبلیغات در جهان شناخته می شود، کمتر کسی به یاد می آورد که او از اعضای مومن حزب دموکرات آمریکا است و (لیندون.بی.جانسون) در زمان ریاست جمهوری خود وی را به سمت رییس کمیسیون بیماریهای قلب و سرطان وابسته به دفتر ریاست جمهوری منسوب کرده بود و هم او بود که در توضیحات مورد درخواست کنگره آمریکا از سوی دولت جانسون شرکت می کرد.

در کنار در ورودی مرکز پزشکی تگزاس در هوستون یک تندیس برنزی از مایکل دوبیکی به چشم می خورد که پادشاه سابق بلژیک و "پرنسس لیلیان" در سال 1978 به خاطر انجام یک عمل جراحی بر روی پادشاه بلژیک به او اهدا کردند. دوبیکی از سال 1948 در این مرکز مشغول به کار بود است. اگر او و نفوذش در حزب دمکرات و همچنین شهرت در جهان پزشکی نبود، شاید این مرکز هرگز به عظمت امروزش نمی رید.

در اواخر دهه 70 این مرکز پزشکی 4000 تخت خوابه، دست افزارهای پیشرفته ای به ارزش 600 میلیون دلار و یک بودجه عملیاتی بالغ بر 552 میلیون دلار داشت. بیش از 12 موسسه گوناگون در این مرکز بزرگ قرار گرفته بود و مهمتر از همه آنکه

این مرکز بزرگ پزشکی به ریاست مایکل دوبیکی در هوستون مرکز ایالات تگزاس و به عبارتی سیاسی و از دیدگاه این گزارش، بسیار پراهمیت در پایتخت نفتی ایالات متحده امریکا و نقطه ی تقاطع هفت خواهران نفتی قرار دارد. یکی از همکارانش در این مرکز در گفتگو با "ویلیام شاکراوس" گفته است: ... او مردی است مقتدر و من مایل نیستم به طور علنی از او انتقاد کنم اما این سبب نمی شود که نگویم وی از استبداد رای و خودخواهی متکبرانه ای بهره مند نیست، یا مقتضات سیاسی را به دلیل سوگند بقراط زیر پا نمی گذارد. ثروت افسانه ای او همیشه سووال برانگیز بوده است اگر چه بیشترین بخش شهرتش مدیون تعداد روز افزون جراحی های اوست. دکتر دوبیکی در پاناما موفق به انجام عمل جراحی بر روی پادشاه ایران نشد. پزشکاه پانامایی بر او شوریده بودند اما قاهره با آغوش باز انتظار ورود او را می کشید.

پادشاه خطر را احساس می کند

هنگامی که سیاست، آن هم از نوع آمریکاییش پا در قلمرو پزشکی می گذارد، باید سالهای بسیار شکیبایی کرد، تا سرانجام شیرپاک خورده ای راستی و حقیقت را آن گونه که بوده و نه آنگونه که که دیکته شده است، فاش سازد. همه روایت هایی که تا کنون درباره جنگ و جدال پزشکان پانامایی به سرکردگی دکتر «گارسیا دوپاردوس» و دکتر «مایکل دوبیکی» خوانده ایم بر محور غرور ملی پانامایی ها و توهینی که از بابت حضور دوبیکی و همچنین دکتر بنجامین کین در پاناما به جامعه پزشکی این کشور شده است، قرار دارد. سوژه هیجان آور و توجه برانگیزی که مجالی برای شنیدن فرجام این جدال باقی نمی گذارد و بخش بیشتری از حقیقت را که همسویی بر سر تاخیر در عمل جراحی ضروری و فوری یک بیمار مبتلا به عفونت است، ناگفته باقی می گذارد.

و پرسش این است که چرا پس از آشتی کنان دوبیکی و سرپزشک پانامایی با پا در میان سفیر امریکا در این کشور «امیلر ماس»، بجای جبران فرصتهای از دست رفته به خاطر آن عمل جراحی فوری، باز هم انجام آن دوهفته به تاخیر می افتد؟ روایت های ویلیام شاکراوس نویسنده انگلیسی که از گفتگوهای او با سرپزشک پانامایی و سفیر امریکا استخراج شده، و همچنین مجله اخبار پزشکی آمریکا به تاریخ 7 اوت 1981 را مرور می کنیم:

«...ماس آنروز غروب، گارسیا دوپاردوس و دوبیکی را با هم روبرو کرد. جراح پانامای از آن که پزشک آمریکایی را دوره گرد نامیده بود، پوزش خواست و گفت آن روز صبح بسیار ناراحت بوده است. به گفته ماس سفیر امریکا دوبیکی نیز به نوبه خود سخنانی به این مضمون ایراد کرد: شما اشخاص بسیار برجسته ای هستید و من قصد ندارم بیایم و کارتان را از دستتان بگیرم. من فقط نظر مشورتی می دهم.

او یک نسخه از کتابش زیرنام «قلب زنده» را برای همتای پانامایی خود امضا کرد. «امیلر ماس» می گوید:

«...سراسر این ملاقات عشق و بوسه بود. گویی به یکدیگر گل پرتاب می کردند. طبق اظهار گارسیا دوپاردوس، دوبیکی موافقت کرد که بر پایه مساوی به تیم جراحی پاناما ببینند آنگاه پیشنهاد کرد که با توجه به کلیه مسایل و نظر به اینکه شاه در حال حاضر از عفونت دستگاه تنفس رنج می برد، بهتر است عمل جراحی دو هفته به تعویق افتد...».

این همان دوهفته ای است که جمهوری اسلامی با وکلای کمونیست خود به ساخت و پاخت تازه ای با مقامات پانامایی و شاید هم امریکایی دست زده بود تا شاه بیمار به ایران تحویل داده شود. در این بین خانم دکتر «جین هستر» آمریکایی نیز با ماست. جین هستر، سرطان شناس برجسته ای است که تخصص او معالجه بیماران مبتلا به سرطان خون از طریق عناصر ترکیب دهنده خون به آنان است. او برای عضویت در تیم پزشکی پادشاه، صلاحیت بیشتری از مایکل دوبیکی و بنجامین کین داشت و شاید به همین سبب هنگامی که دوبیکی به قاهره پرواز کرد، او را از تیم پزشکی حذف کرد. جین هستر از جریان تعویق عمل جراحی پادشاه بی خبر گذاشته شد. او هنوز مشغول کار برای تولید اجزای ترکیب کننده خون شاهنشاه ایران بود. جین هستر بی خبر

از تاخیر، بامداد فردا به دیدار پادشاه رفت. او کیسه ای از پلاکت های زرد را که قصد داشت مورد استفاده قرار دهد، برای نشان دادن به شاه همراه آورده بود. پادشاه که بسیار نگران بود خطاب به دکتر جین هستر گفت:
_ دکتر هستر تصور نمی کنید با این شمار گویچه (گلبول) های سفید، خطرناک باشد که دو هفته منتظر بمانیم!؟

پزشکان غیر متخصص بر بالین شاه!

پادشاه هوشمند ایران، بار دیگر و این بار بر سر جان خود، زکاوت خود را با پرسش از دکتر جین هستر نشان می دهد. جین هستر، دیدگاه به شدت متفاوتی با دوبیکی و کین داشت. او به پزشکان پانامایی احترام زیادی می گذاشت و برحسب تخصص خود تجهیزات بیمارستان پانامایی را به اندازه می دانست، اما همچنین باور داشت که نگهداری از شاه را نه به یک نفر بلکه کمیسیون باید برعهده بگیرد. آنهم نه یک کمیسیون، بلکه چندین کمیسیون موقت که «دکترها می آیند و میروند و به خودخواهی خودشان و ملت شان بیشتر اهمیت میدهند تا به مراقبت شاه».

جین هستر، چندی بعد نامه ای برای "عمر توریخوس" رهبر پاناما فرستاد و از «تمامی این نمایش بد فرجام» پوزش خواست. جین در نامه اش نوشت:

«...باعث تاسف است که آشفتگی سیاسی که دکتر کین ایجاد کرد و رفتار غیرحرفه ای او موجب گردید که روال عادی درمان پزشکی و جراحی یک بیمار مبتلا به سرطان وخیم، برهم بخورد...».

جین هستر، همان موقع به دیدار هامیلتون جردن، رییس ستاد کاخ سفید و طرف مذاکره با جمهوری اسلامی درباره استرداد شاه، نیز رفت تا به زعم خودش، کسی از دستگاه دولتی از آنچه گذشته بود آگاه باشد. دکتر جین هستر در تاریخ 4 آوریل 1980، طی نامه ای خصوصی می نویسد:

«...می خواستم دست کم یک نفر در دستگاه دولتی با ما آگاه باشد که پزشکان دیگری هم درگیر این قضیه بودند که نظراتشان با دکتر بن کین و دکتر دوبیکی تفاوت داشت. این واقعیت که یک جراح قلب و عروق (مایکل دوبیکی) و یک استاد افتخاری بیماری های گرمسیری (بنجامین کین) معالجه یک بیمار سرطانی را دست گرفته بودند، در جامعه پزشکی کشور ما (آمریکا) بی سابقه است...».

هنگامی که شاهنشاه ایران از دامی که جمهوری اسلامی و مقامات پانامایی با همکاری حتمی کاخ سفید واشینگتن، برایش گسترده بودند به سلامت جست و به قاهره رسید، این اطمینان خاطر وجود داشت که اینک زمان عمل جراحی در امنیت مناسب فرا رسیده است و به این ترتیب پس از «ژرژ فلاندرن» فرانسوی که از دیرباز پزشک شاهنشاه بود و از پاریس به قاهره آمده بود، دکتر دوبیکی آمریکایی نیز روز 26 مارس با یک تیم جراحی شش نفری وارد پایتخت مصر شد، اما این بار خانم دکتر جین هستر در این تیم حضور نداشت. دکتر بنجامین کین علت را ندانست، اما از هستر درخواست کرد نتیجه آزمایش هایی را که از پاناما آغاز کرده بود، در اختیار مایکل دوبیکی بگذارد. جای خانم هستر متخصص سرشناس سرطان خون در این تیم جراحی را یک «آسیب شناس بانک خون» پر کرده بود.

از سوی سادات، دکتر الیاز ریحان رییس بیمارستان معادی قاهره، دکتر "محمد عبدالعزیز" و دکتر "امین محمد عفیفی" یک خون شناس نامدار مصری با همتاهاى غیر مصری خود همکاری می کردند. یکی از آنان داماد سادات و یکی دیگرشان پزشک معتبری از ارتش مصر بود.

در این زمان شمار گویچه (گلبول) های خون پادشاه چنان به هم خورده بود که مایکل دوبیکی هم به شدت نگران شد. غروب روز 28 مارس شاهنشاه زیر عمل جراحی رفتند. عمل جراحی یک ساعت و بیست دقیقه به درازا کشید.

یک تلویزیون مدار بسته، لحظات عمل را نشان می داد و شهبانو فرح با فرزندان شاهنشاه و همچنین اردشیر زاهدی، در حالی که دکتر مایکل کین چگونگی عمل را برایشان روشن می کرد، شاهدان عمل جراحی بودند.

نخستین فاجعه، بروز اشکال در یکی از دستگاه های خون بود. دکتر دوبیکی بعدها گفت اشکال چندان مهمی نبود. طی عمل جراحی طحال پادشاه بیرون آورده شد. دکتر دوبیکی روز 31 مارس در گفتگویی با نیویورک تایمز گفت که طحال به ده برابر اندازه عادی رسیده بود. حال آنکه دکتر بنجامین کین در 7 اوت 1981 در مجله اخبار پزشکی امریکا آنرا بیست برابر اندازه معمولی اعلام داشت!

فاجعه بزرگ روی می دهد!

از نخستین درسهایی که در آموزش جراحی به دانشجویان رشته پزشکی داده می شود یکی هم این است که جراح به هنگام خروج طحال بیمار باید تلاش کند اسباب و ابزارهای جراحی و یا گیره هایی که در عمل جراحی بکار می رود به «لوزالمعده» بیمار برخورد نکند. هیچ تضمینی وجود ندارد که متخصص ترین و کارآمدترین جراحان جهان پیوسته در چنین عملیاتی پیروز شوند. بارها و به چندین باره این حادثه پیش آمده است و چنانچه جراح توصیه پزشکی دیگری را رعایت کند، حادثه مهمی رخ نخواهد داد. در این گونه شرایط جراح و دستیارانش پس از بیرون آوردن طحال لوله ای را در شکم بیمار کار می گذارند تا مایعات عفونی ناشی از تولید «آنزیم» های قوی به سرعت از بدن بیمار خارج گردد.

گذاشتن این لوله در مورد بیماری مانند شاهنشاه ایران از بایدهای ضروری است، زیرا که به سبب آشفتهگی کار گلوبول ها از بین رفتن نیروی دفاعی بدن، امکان تولید این گونه آنزیم ها در حالی که دفاعی در برابر آنها صورت نمی گیرد، حتمی و ضروری است. در جراحی هشتاد دقیقه ای شاهنشاه ایران و بیرون آوردن طحالی که به گفته دکتر دوبیکی ده برابر و به گفته دکتر کین بیست برابر اندازه معمولی و عادی شده بود و به شکل توپ فوتبالی به قطر سی سانتی متر در آمده بود، دکتر دوبیکی علیرغم هشدارهای پزشکان مصری، ولو به صورت عاملی پیشگیری کننده، اقدام نکرد.

دنباله لوزالمعده درست در طحال پادشاه جفت شده بود و پزشکان مصری به چشم دیدند که نوک کارد جراحی به لوزالمعده برخورد. آنها به دوبیکی آمریکایی هشدار دادند و او گوش نکرد. هنگامی که مجله اخبار پزشکی امریکا، گفتگویی با دکتر دوبیکی انجام داد که در شماره 18 جولای 1980 به چاپ رسید، دوبیکی بی پرده و به روشنی گفت: «...این کار لزومی نداشت زیرا آسیبی به لوزالمعده نرسیده بود...».

آینده نشان داد که جراح آمریکایی دروغ می گوید. این را همان زمان روزنامه مصری "الاهرام" نیز در شماره های 6 و 11 و 20 جولای خود به این شرح بازتاب داد:

«...هنگامی که عمل به پایان رسید، ضمن جستجوی محلی برای بستن گره های جراحی بر حسب تصادف یکی از ابزار جراحی به دم لوزالمعده برخورد کرد و موجب ایجاد یک کیسه چرگی گردید... این ناحیه چرکین شد، زیرا داروهای ضد سرطان که به شاه داده می شد، گویچه های سفید خون او را به شدت کاهش داده و یارای مبارزه با عفونت را از آن گرفته بود...».

همچون همیشه بازهم دکتر دوبیکی نه تنها آنرا دروغ خواند بلکه پزشکان مصری را متهم کرد که خبرهای نادرست در اختیار مطبوعات قرار داده اند. پزشکان مصری نیز درز دادن اخبار را منکر شدند. تنها ده روز به درازا کشید که دروغ پزشکی آقای دکتر دوبیکی فاش شود، اما آشفتهگی های بسیار در تصمیم گیری اعضای خاندان پادشاهی باعث شد که روز به روز دامنه این عفونت گسترش یابد، به شکلی که سه ماه بعد در عمل جراحی دیگری که به دست یک جراح فرانسوی انجام شد، دست کم یک لیتر و نیم چرک از بدن شاه بیرون آورده شد. شاهنشاه آریامهر، سه ماه از روزهای پایانی عمر خود را در درد و ناتوانی جسمی به سر برد، زیرا دکتر دوبیکی آمریکایی، اشتباه یا به درستی ساده ترین ولی خطرناک ترین اشتباه پزشکی را انجام داد.

اختلاف دیدگاه پزشکان در درمان پادشاه!

پس از عمل جراحی، انور سادات به پزشکان نشان "جمهوریت" داد. بالاترین نشان نشان غیر نظامی مصر به نام «جمهوریت» از نوع درجه یک به دوبیکی داده شد و دیگران از نوع درجه 2 دریافت کردند. بنجامین کین که به شدت تحت تاثیر جوانمردی های انور سادات قرار گرفته بود به او گفت: هنگامی که تاریخ قرن بیستم نوشته شود، دو چهره برجسته در این تاریخ خواهند بود، یکی وینستون چرچیل و دیگری انور سادات. کین چند رو بعد حکایت این ستایش را برای پادشاه بازگو کرد و پادشاه در پاسخ گفت: شما آن اندازه که پزشک خوبی هستید تاریخ دان خوبی نیستید، به یاد بیاورید که آقای چرچیل، انور سادات را برای مدت سه سال زندانی کرده بود!

بار دیگر به روزهای پیش از عمل جراحی باز می گردیم. دکتر مایکل کین در مصاحبه ای با «تریسی دالبی» می گوید: «...پیش از عمل جراحی همه پزشکان مصری و امریکایی یک کنفرانس در میان خودمان ترتیب دادیم که در مورد چگونگی بخش بندی کارها و دیگر مسایل پزشکی گفتگو کنیم، اما ناگهان ولیعهد ایران (شاهزاده رضا پهلوی) وارد اتاق کنفرانس شد. او نه تنها نپذیرفت که از اتاق کنفرانس بیرون رود بلکه علاقه مند بود در گفتگوها شرکت کند. شهبانو فرح بسیار کوشید تا او را از اتاق کنفرانس بیرون ببرد، اما شاهزاده جوان مشغول طرح پرسش هایش بود: طحال چیست؟ کجا قرار دارد؟ چگونه عمل می شود؟ برخلاف او، برادرش آرام به نظر می رسید. او در اتاق پدرش، در نهایت به ورزش یوگا در گوشه اتاق می پرداخت... وقتی در روز جراحی، طحال بیرون آورده شد، بی درنگ آنرا به آزمایشگاه بیمارستان معادی فرستادند و کار من در کنار پزشکان مصری آغاز شد... در اینجا نیز ولیعهد با دوربین عکاسی گران قیمتش وارد شد و بیش از 100 عکس گرفت. به این شرط به او اجازه عکاسی داده شد که نسخه ای از برخی از عکس ها را برای ضمیمه گزارش پزشکی ام به من بدهند. من این عکس ها را ندیدم، زیرا حتی یکی از آنها گرفته نشده بود! ولیعهد علت را در کهنه بودن فیلهایی می دانست که از بازار مصر خریده بود... طحال و یک برش باریک از کبد را در هنگام عمل جراحی بیرون آورده بودند به آزمایشگاه آسیب شناسی فرستادند. کبد شاه سفید و خالدار شده بود و در همین هنگام بود که فهمیدم که پادشاه ایران به زودی خواهد مرد...»

بار دیگر اختلاف دیدگاه های پزشکان بالا گرفت. این بار بین دکتر بنجامین کین و دکتر مایکل دوبیکی بر سر نوع درمان پادشاه بود. از دید دوبیکی عادی بودن مغز استخوان بیمار به نشانه بهبودی، بسیار اهمیت داشت. او در گفتگویی با مجله اخبار پزشکی آمریکا به تاریخ 25 آوریل 1980 گفت:

«...پیش بینی آینده دشوار است، اما چون مغز استخوان سالم است و هیچ گونه غده لنفاوی در پشت پرده صفاق وجود ندارد، بنابراین این وضع بیمار امید بخش است و شاه می تواند شیمی درمانی را که بدنش در گذشته به آن پاسخ مثبت داده است، از سر بگیرد...»

در گفتگوی دیگری پس از عمل جراحی با نشریه ارگان انجمن پزشکان آمریکا که واشینگتون پست در شماره 4 آوریل خود به بازتاب آن پرداخت، دوبیکی گفت:

«...شاه ایران به شکل "زیبایی" هوش می آید و حال او رضایتبخش است... به شکل معقولی رضایت مند است و می تواند با پیروزی درمان شود. هم اکنون شمار خون او به وضع عادی برگشته است و می تواند شیمی درمانی را از سر بگیرد...». دکتر مایکل دوبیکی یک بار دیگر دروغ گفته بود و این را آینده ثابت کرد. بر خلاف مایکل دوبیکی، دکتر بنجامین کین خوش باور و خوش بین نبود. کین اعتقاد داشت: کبد به اندازی فاسد و تباه شده است که شیمی درمانی امید پیروزی نخواهد داشت. او در یک دیدار خصوصی با شهبانو فرح و خواهر شاه (اشرف پهلوی) این واقعیت را به آنها یادآور شد و هشدار داد که بگذارید این مرد بزرگ که رنج بسیاری کشیده است، ماه های پایانی عمر خود را که می تواند تا جولای نیز ادامه داشته باشد در آرامش بگذراند. شیمی درمانی کاری جز افزایش درد و رنج او نخواهد داشت. واقعیت هایی که با مهربانی شاهدخت اشرف سازگار نبود. دکتر کین می گوید:

_ در روز دوشنبه 31 مارس، برای من زمان خدا نگهدارگفتن بود. شش ماه از پیوند من با ماجرا می گذشت. از نیویورک نمی توانستم کاری انجام دهم و نگهداری از شاه به دکتر ژرژ فلاندن و پزشکان مصری سپرده شد. پیش از ترک قاهره با شهبانو فرح

و شاهدخت اشرف دیدار کردم و حقایق را به آنها گفتم. بعد نوبت آخرین دیدار با شاهنشاه ایران بود. در کنار تختش نشستم و گفتم: اعلیحضرتا، در آستانه ترک قاهره هستیم. دربارہ شما حالا دیگر نگرانی ندارم. پزشکان مصری و پزشک فرانسوی قابل اعتمادند. شاهنشاه خیره به من نگاه کردند؛ انگار که همه چیز را می دانند و از بلوف من آگاهند. پادشاه گفت: می فهمم! و لبخند تلخ و کمرنگی بدرقه سخن خود کرد. نمی خواستم خبرهای بد را به این مرد بزرگ بدهم. گفتم که از این پس می توانید خوب بخورید و خوب بنوشید و دیر نیست زمانی را که شاهد دیدار عکسی از شما در بازی تنیس باشم!

شاهنشاه ایران گفت: از همه آنچه کرده اید سپاسگزارم. چه وقت همدیگر را باز خواهیم دید؟ گفتم: در جایگاه یک پزشک هر گاه که بایسته باشد. دست هم را به گرمی فشردیم و من بغض کرده از اتاق شاهنشاه ایران بیرون آمدم. خدمات من به شاه پایان یافته بود؛ برای همیشه؛ اما در ژرفنای وجودم باور داشتم که دیگر هرگز این مرد بزرگ را نخواهم دید!

آغازی دردناک برای پایان زندگی!

علیرغم هشدارهای بنجامین کین، شیمی درمانی دوباره آغاز شد و 10 روز پس از انجام عمل جراحی شاهنشاه به کاخ "قبه" بازگشتند. دو سه روز همه چیز خوب به نظر می رسید، اما اندک اندک حالت تهوع و درد بی امان در ناحیه شکم و تبی سوزان آغاز شد. دکترها پرتو نگاری کردند و عکس ها نشان که تا اندازه ای مایع در "حجابِ حاجز" انباشته شده است. پزشکان مصری بخشی از آن را بیرون آوردند و به چرک شدید پی بردند. شمار گویچه های سفید به اندازه ای خطرناک کاهش یافته بود. دست آقای مایکل دوبیکی آمریکایی رو شده بود. در این آشفتگی و در میان درد و رنجی که پادشاه بزرگ، شکیبیا و بردبار ایران می کشید، دو خط مخالف هم در میان اعضای خاندان سلطنت بر سر مسایل پزشکی پیش آمد.

شهبانو فرح، هنوز اعتقادش را به پزشکان فرانسوی بازنگرفته بود، در حالی که شاهدخت اشرف بیش از حد روی پزشکان آمریکایی تکیه می کرد. تا این زمان، دست کم هشت گروه گوناگون پزشکی به درمان پادشاه پرداخته بودند: پزشکان اصلی ایرانی مانند پروفسور عباس صفویان، پزشکان فرانسوی، پزشکان مکزیکی، پزشکان پایگاه هوایی لک لند، پزشکان پانامایی، دو گروه پزشکان کین و دکتر دوبیکی و سرانجام پزشکان مصری.

دیدگاه های پزشکی و تشخیص ها و نوع درمان ها، پیوسته گوناگون و در مخالفت با یکدیگر بود. بدترین تشخیص ها از آن گروه مکزیکی بود که بیماری رو به گسترش شاه راه مالاریا تشخیص داده بودند. اینک بر همه این آشفتگی ها و اختلاف دیدگاه هایی که در مورد پادشاه ایران بکار رفته بود، نقطه نظرهای متفاوت شهبانو فرح و شاهدخت اشرف نیز افزوده شده بود.

در گام نخست، پیروزی از آن خواهر دوقلوی شاهنشاه، شاهدخت اشرف بود که دکتر «بورتون کلمن» را از امریکا به قاهره فراخواند. کلمن پس از مشورتی با بنجامین کین به قاهره آمد و دیدگاه پزشک فرانسوی و پزشک مصری دوباره عفونت شدید ناشی از تولید آنزیم های لوزالمعده (اشتباه کاری دوبیکی) را تایید کرد و لزوم یک عمل جراحی دیگر را یاد آور شد. اینک فلاندرن، کلمن و مصری ها مایل بودند که دوبیکی بار دیگر به قاهره بازگردد و عمل جراحی را انجام دهد. سفری که در پایان آوریل انجام شد و دکتر دوبیکی بار دیگر دروغ گفت. او با شاکراوس گفته است:

«...هیچ نشانه ای از عفونت یا دمل زیرِ حجابِ حاجز یا کیسه ی چرکی در لوزالمعده نیافتیم... واکنش شاه نسبت به شیمی درمانی (روشی که خود او علیرغم هشدار بنجامین کین توصیه کرده بود) بد بوده است...»

کلمن و فلاندرن با دروغ بزرگ دوبیکی موافق نبودند و همچنان بر بودن عفونت شدید، آنهم به صورت دُملی در زیرحجابِ حاجز تاکید می کردند. آن کس که در این میان لحظه به لحظه درد و رنج می کشید و ناتوان و ناتوان تر می شد، پادشاه ایران بود. شهبانو فرح آن لحظات را چنین به خاطر می آورد:

«...اعلیحضرت دیگر نمی توانست چیزی بخورد، دیگر حتا رگهایش را پیدا نمی کردند، از همه رگها استفاده شده بود، از دست بازو، ران...تعداد پزشکان بسیار زیاد بود، ولی هیچ یک نمی خواستند مسوولیت گرفتن تصمیم را بپذیرند. بنابراین تصمیم را به ما واگذار کردند.»

اینک فلاندرن که از تعطیلات نیمه کاره اش به قاهره بازگشته بود، یقین داشت که یک جراحی دیگر لازم است. میان او و کلمن حتا کار به دست یقه شدن کشید، تاجایی که کلمن بعدها گفت: من تحمل فرانسوی ها را هرگز نداشتم، رفتارها آنها با من همانند رفتار با یک راهبه در فاحشه خانه بود!

شهبانو به پزشک فرانسوی اعتماد کرد و یک گروه جراحی فرانسوی بار دیگر به عمل جراحی بر روی پادشاه رنجور ایران پرداختند. نام جراح «پی یر لویی فانی یز» بود. عمل جراحی در روز 30 جون، پس از آنکه سه ماه پادشاه درد و رنج کشیده و بیماری به سرعتی باورد نکردنی گسترش یافته بود، انجام گرفت. نتیجه شگفتی برانگیز بود: یک لیتر و نیم چرک از شکم بیمار خارج شد و همراه با آن بقایای لوزالمعده.

فلاندرن همان اندازه که از تشخیص خود مغرور بود، به شدت عصبانی بود و عقیده داشت که سه ماه تمام پادشاه ایران را زیر شکنجه قرار داده اند و هر نوع امید بهبودی را از میان برده اند. آفریننده این تبهکاری دکتر مایکل دوبیکی بود. او هرگز دست از ریا و دغل خود برنداشت. روز 8 جولای 1980 طی گفتگویی در هوستون گفت: «...هیچ گاه این احساس را نیافتم که او در آستانه مرگ است...». و باز هم دروغ می گفت. ده روز پس از گفتگوی هوستون، یعنی در 18 جولای در گفتگویی با مجله اخبار پزشکی آمریکا «تقصیر مسایل جاری شاه را به گردن استفاده بیش از اندازه شیمی درمانی (روشی که خود پیشنهاد کرده بود) انداخت» که مقاومت بدن را در برابر عفونت کاهش داده است.

دوبیکی این بار هم دروغ می گفت، زیرا پرونده پزشکی شاهنشاه در معادی قاهره نشان می داد که از ماه می به بعد هیچ گونه شیمی درمانی به پادشاه داده نشده است.

آنهمه رنج، آنهمه درد کشنده، آنهمه تشخیص های اشتباه و روش های بیشتر اشتباه، بستر گسترش هر چه زودتر سرطان شده بود. دیرشدن دو هفته ای عمل جراحی در پاناما و سه ماه تعلل در انجام یک عمل ضروری و اجتناب ناپذیر که به دلیل اشتباه کاری دکتر مایکل دوبیکی، پیش آمده بود، چراغ عمر شاهنشاه بزرگ ایران را لحظه به لحظه کم سوتر و کم فروغ تر کرد تا سرانجام چند لحظه پیش از ساعت 10 بامداد روز 27 جولای 1980، به خاموشی جاودان گرایید.

آیا شاه محبوب ما را کشته اند؟

پنج سال پیش به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت شاهنشاه ایران، نشریات مصری یکبار دیگر و این بار با استناد گفته ی بی پرده ی پزشکان مصری از اشتباه کاری دکتر مایکل دوبیکی و عدم توجه او به هشدارهای پزشکی، سخن گفتند. ایالات متحده آمریکا کوشید تا این گزارش در روزنامه های امریکایی چاپ نشود. دکتر دوبیکی دیگر به تلفن های جستجوگران و پژوهشگران پاسخ نداد.

پزشکان امریکایی، آنگونه که در این کشور رایج است، هرچه را می خواستند در گفتگوهایشان با رسانه های گروهی علمی و غیر علمی ابراز داشتند. دکتر فلاندرن فرانسوی که می خواست به بسیاری از این دورغ پردازی های پاسخ دهد و ماجرا را با شهبانو فرح در میان گذاشت، پاسخ شنید: «...گمان نمی کنید ما هم اکنون به اندازه کافی دشمن داریم...؟».

ژرژ فلاندرن، ناگزیر در نامه ای برای استادش پروفیسور ژان برنار نوشت، نمی تواند سوگند نامه بقراط را زیر پا بگذارد و اسرار بیمارش را فاش کند ولی چون دیده است نوشتاری های نادرست در این زمینه بسیار انتشار یافته که درست نمودن آنها الزامی است و چون احساس کرده که دیده های او در مورد واپسین روزهای شاه ممکن است به بازگشت آبروی مردی که از هر سو مورد حمله قرار گرفته بود یاری رساند مبادرت به نوشت این نامه کرده است. فلاندرن می نویسد:

«...راست کرداری و شرافت ایجاب می کند که من رازداری کامل را رعایت کنم ولی چنینکاری به این معناست که روایات منتشر شده در روزنامه های گوناگون درست می باشد، که به عقیده من چنین نیست و دست کم با تجربه شخصی من هماهنگی ندارد...»

با این همه، هنوز این پرسشی بدون پاسخ است که: آیا براستی شاهنشاه ما را کشته اند؟! آیا آن تعلق ها، تاخیر ها و امروز و فردا کردن ها، جنگ پزشکی پاناما، اشتباه کاری دوبیکی (علیرغم هشدارهایی که به او داده شده بود)، سه ماه زمان بدون بازگشت و غیر قابل جبران برای بیرون کشاندن یک لیتر و نیم چرک، و... همه تصادفی است؟ یا میتواند تعمدی باشد؟ این گزارش با همه کوتاه بودنش نمی تواند کامل باشد، اگر در پایان آن، واپسین گفته دکتر بنجامین کین در گفتگو با تریستی دالبی را بیان نکنیم.
بنجامین کین می گوید:

«...این سیاست بود که شاه را کشت...!»

پی نوشت:

این گزارش حدود دو دهه پیش در نشریه برون مرزی «سزا» و با کوشش بانو شهر آشوب رامتین به چاپ رسید و در تابستان امسال (1387) بر آن شدیم تا چکیده ای از آنرا در تارنمای تریبون آزاد پان ایرانیست به همراه نسخه پی دی اف پیشکش ایران دوستان نماییم.
شهر آشوب رامتین در باره این گزارش می گوید:

«...این گزارش بی آنکه اتهام خاصی را متوجه کس یا کسانی کند، تلاشی در این زمینه است و داوری نهایی با خوانندگان آن خواهد بود. شاید در آینده اسناد و مدارک بیشتری انتشار یابد، اما اگر این "آینده" به درازا بکشد، در آن تاریخ بسیاری از نقش پردازان این تراژدی بزرگ، به احتمال قریب به یقین زنده نیستند تا روایتی دیگر از آن بازگو کنند. (همانگونه که اینچنین شد و بازیگر اصلی ابن ماجرا آقای دکتر "مایکل دوبیکی" چند هفته پیش در تیرماه 1387 برابر با ماه جولای 2008 یعنی همان ماه درگذشت پادشاه ایران در سن 99 سالگی درگذشت). خطوط اصلی ایران گزارش را «سیاوش بشیری» بیش از یک دهه پیش تعیین کرد و خود او همراه با تیمی که برگزید، بیش از سیزده سال است که در کنار سایر تلاشهای پژوهش، در کند و کاو پاسخ چنین پرسشی است. من از اعضای این تیم بودم و هستم. تاکنون بیش از دوهزار و هفتصد صفحه نوشتار، یکصد و هشتاد ساعت گفتگو و کوهی از اسناد و مداک منتشر شده یا انتشار نیافته، مواد اولیه نوشتن کتابی در این زمینه را فراهم کرده است...»

پایان



تریبون آزاد پان ایرانیست در خوزستان

www.paniran.blogfa.com تارنما:

paniran.blogfa@gmail.com ایانامه:

پاینده ایران